

یکی از مسائل اساسی انقلاب

بی شک مسئله کلیدی هر انقلابی مسئله قدرت دولتی است. اینکه کدام طبقه قدرت را در دست گیرد، تعیین کننده هر چیزی است. وقتی که دیلو نارودا، این روزنامه حزب عمده حاکم در روسیه، اخیراً (شماره 147) گله و شکایت سر داده است که بخاطر دعوی بر سر قدرت، مسائل مجلس مؤسسان و نان به فراموشی سپرده شده‌اند، این سوسیالیست رولوسیونرها بایستی پاسخ خویش را چنین دریافت کرده باشند: «خود را ملامت کنید. چرا که این تزلزل و بی تصمیمی حزب شما است که بیش از همه برای «جفتک چارکش وزارتی»، به تعویق انداختن نامحدود مجلس مؤسسان، خرابکاری برنامه ریزی شده و مورد توافق بین سرمایه داران در امر انحصار غله و تهیه نان برای مملکت، قابل سرزنش است».

مسئله قدرت طفره رفتنی نیست و نمی تواند نادیده گرفته شود، چرا که این مسئله کلیدی تعیین کننده هر امری در رشد انقلاب، سیاست داخلی و خارجی آن می باشد. این یک واقعیت مسلم است که 6 ماه از انقلاب ما بخاطر تزلزل روی مسئله قدرت «تلف شده» است؛ این واقعیت حاصل سیاست متزلزل اس آر‌ها و منشویکها است. سرانجام، خط مشی متزلزل این احزاب به وسیله موقعیت طبقاتی خرده بورژوازی و بی ثباتی اقتصادی آنها در مبارزه بین کار و سرمایه تعیین گردید.

تمام مسئله در شرایط کنونی بر سر اینست که آیا دمکراتهای خرده بورژوا در طی این 6 ماه بزرگ و فوق العاده پر ماجرا چیزی آموخته‌اند. اگر نه انقلاب از دست رفته است و تنها یک قیام پیروزمندانه پرولتاریاست که می تواند آنرا نجات دهد. اگر آنها چیزی آموخته‌اند بایستی امر استقرار یک قدرت استوار و با ثبات به فوریت آغاز گردد.

تنها وقتی که قدرت آشکارا و بی قید و شرط متکی بر اکثریت اهالی باشد می تواند در طول یک انقلاب توده‌ای یعنی انقلابی که مردم، اکثریت کارگران و زحمتکشان را به حرکت می آورد، پایدار بماند. تاکنون در روسیه قدرت دولتی عملاً در دست بورژوازی که مجبور به دادن امتیازات مشخصی (که آن هم فردای همان روز پس بگیرد)، به وعده و وعید دادن (که از انجام آنها قاصر است) و به جستجو کردن انواع بهانه‌ها به منظور پوششی بر سلطه‌اش (فقط بدین منظور که مردم را با یک نمایش «ائتلاف صادقانه» اغفال نماید) و غیره و غیره بوده است، باقی مانده است. در حرف ادعا می کند که دولتی خلقی، دمکراتیک و انقلابی می باشد، ولی در عمل دولتی ضد خلقی، غیردمکراتیک، ضدانقلابی و بورژوائی می باشد. این تضادی است که تاکنون وجود داشته و منشاء تزلزل و بی ثباتی کامل در دولت و «جفتک چارکش وزارتی» که اس آر‌ها و منشویکها با چنین شور قابل تأسفی (البته برای مردم) درگیر آن بوده‌اند، می باشد.

در اوائل 1917 من در پیامی به کنگره سراسری شوراهای* خاطرنشان ساختم که یا شوراهای متفرق خواهند گشت و با مرگی ننگین از بین می روند، یا باید تمام قدرت به آنها منتقل شود. حوادث ژوئیه و اوت قاطعانه این سخن را تأیید نمودند. این مهم نیست که نوکران بورژوازی - پوترسف، پلخانف و دیگران که از «بسط دادن پایه‌های» قدرت تفویض عملی آنرا به اقلیتی محدود از مردم، یعنی بورژوازی یا استثمارگران در نظر داشتند - به چه دروغهایی متوسل شوند، تنها قدرت شوراهای که آشکارا متکی بر اکثریت مردم می تواند پایدار بماند.

* مراجعه نمایید به صفحات 19-17 جلد 25 مجموعه آثار لنین.

تنها قدرت شوراها می تواند پایدار بوده و حتی در طوفانی ترین لحظات طوفانی ترین انقلاب سرنگون نشود. تنها این قدرت است که می تواند رشد مداوم و وسیع انقلاب و مبارزه مسالمت آمیز احزاب را در درون شوراها ضمانت کند. تا زمانی که این قدرت مستقر شود، بطور اجتناب ناپذیری بی تصمیمی، بی ثباتی، تزلزل، «بحرانهای قدرت» بی پایان، نمایش مضحک جفتک چارکش وزارتی و طغیانها از چپ و راست، وجود خواهند داشت.

در هر حال شعار «قدرت به دست شوراها» بارها، اگر نه در اکثر موارد، به مفهوم کاملاً نادرست «کابینه احزاب در اکثریت شوراها» برداشت شده است. ما مایلیم که با تفصیل بیشتری این تصور نادرست را مورد بررسی قرار دهیم.

«کابینه احزاب در اکثریت شوراها» به مفهوم تعویض وزرا، در حالی که کل ماشین دولتی کهن دست نخورده باقی می ماند، می باشد - یک دستگاه کاملاً بوروکراتیک و کاملاً غیردمکراتیک که توان انجام اصلاحات جدی، حتی از نوع اصلاحاتی که در برنامه اس آر ها و منشویکها آمده را ندارد.

«قدرت به دست شوراها» به معنی دگرگونی رادیکال در کل ماشین دولتی کهن، یعنی دستگاهی بوروکراتیک که مانع هر امر دمکراتیکی می گردد، می باشد. به عبارت دیگر امحاء این ماشین و جایگزین کردن آن با یک دولت خلقی جدید، یک دستگاه واقعاً دمکراتیک متعلق به شوراها، یعنی اکثریت متشکل و مسلح مردم - کارگران، دهقانان و سربازان. این شعار به این معنی است که به مردم اجازه دخالت مستقل و آزاد نه تنها در انتخابات نمایندگان بلکه همچنین در اداره دولت، در اجرای اصلاحات و دیگر تغییرات داده شود.

برای اینکه این اختلاف روشن تر و مفهوم تر گردد خوب است که اعتراف ارزشمندی را که چندی پیش در دیلو نارودا، روزنامه حزب حاکمه اس آر ها درج گردیده بود، بخاطر بیاوریم. در آنجا آمده بود که حتی در آن وزارتخانه‌هایی که در دست وزرای سوسیالیست قرار داشت (این در زمان ائتلاف رسوا با کادتها، وقتی که برخی از منشویکها و اس آر ها وزیر بودند نوشته شده بود)، کل دستگاه اداری بدون تغییر باقی مانده و مانع کار بود.

این کاملاً قابل درک است. تمام تاریخ کشورهای بورژوا - پارلمانی و همچنین تا حدود زیادی کشورهای مشروطه بورژوایی، مبین این است که تعویض وزراء در مقابل این واقعیت که کنترل اصلی امور اداری در چنگ ارتش عظیم مأمورین دولتی می باشد، اهمیت ناچیزی دارد. این ارتش در هر حال سراپا غیردمکراتیک بوده و از طریق هزاران و میلیونها رشته با زمینداران و بورژوازی ارتباط داشته و کاملاً وابسته به آنها است. این ارتش در جوی از روابط بورژوایی محصور بوده و فقط از این فضا تنفس می کند. این ارتش به شیوه‌ای متحجر و راکد تنظیم گشته و از رهایی خویش از این جو عاجز می باشد. فقط به شیوه قدیم قادر است فکر، حس و یا عمل کند. بندگی مقام و امتیازات مشخص خدمات «مدنی» این ارتش را مقید نموده؛ اقتدار بالایی این ارتش از برکت بانکها و سهام کاملاً اسیر سرمایه مالی بوده و تا حد معینی به صورت عامل و وسیله نفوذ و منافع آن عمل می کند.

این بزرگترین توهم، بیشترین خودفریبی و مردم فریبی خواهد بود اگر که سعی شود رفرمهایی از قبیل الغاء بلاعوض املاک بزرگ ارضی و یا انحصار غله و غیره، به وسیله این دستگاه دولتی انجام گردد. این دستگاه می تواند در خدمت بورژوازی جمهوریخواه و ایجاد یک جمهوری در شکل «سلطنت بدون سلطان»، همچون جمهوری سوم فرانسه، قرار گیرد، لیکن مطلقاً قادر به انجام رفرمهایی که حقوق سرمایه را، حقوق «مالکیت مقدس خصوصی» را بطور جدی حتی تحدید کند، نخواهد بود، چه رسد به آنکه آنها را براندازد. به همین دلیل است

که در تمام انواع کابینه‌های «ائتلافی» که با شرکت «سوسیالیست‌ها» تشکیل می‌گردد، این سوسیالیست‌ها، حتی با وجود افراد کاملاً صادق در بینشان، در عمل به زینت بی مصرف و یا پرده استتاری بر دولت بورژوازی، به برق‌گیری که جریان خشم رعد آلود مردم را از دولت منحرف می‌کند و به ابزاری در دست دولت برای فریب مردم تبدیل می‌شوند. این همان چیزی است که برای لوئیس بلان در 1848 و دهها بار در فرانسه و انگلیس هنگامی که سوسیالیست‌ها در کابینه بورژوازی شرکت کردند اتفاق افتاد. و نیز چرنف‌ها و تسره‌تلی‌ها که گرفتار همین بلا در 1917 هستند. و مادامی که سیستم بورژوایی پابرجاست، و تا زمانی که ماشین دولتی کهنه و بوروکراتیک بورژوائی دست نخورده باقی بماند، چنین بوده و خواهد بود.

شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان از ارزش ویژه‌ای برخوردارند، چرا که یک نوع جدید از دستگاه دولت را که بطور غیرقابل قیاسی عالی تر و دمکراتیک تر می‌باشد، نمایندگی می‌کنند. اس‌آرها و منشویک‌ها به هر کار ممکن و غیرممکنی دست زده‌اند تا شوراهای (به ویژه شورای پتروگراد و شورای سراسری روسیه یعنی کمیته اجرائی مرکزی) را به محافل بی مصرف لفاظی تبدیل کنند که زیر پوشش «کنترل»، فقط مشغول تنظیم قطعنامه‌ها و پیشنهادات بیهوده‌ای هستند که دولت آنها را با تحویل لبخندی مهربانانه و مؤدبانه به بایگانی می‌سپارد. به هر رو، «نسیم فرح بخش» ماجرای کورنیلوف که وعده یک طوفان واقعی را می‌داد، برای زدودن موقت هر آنچه که در شوراهای کهنه و پوسیده بود، و برای نمایش عظمت، قدرت و شکست‌ناپذیری ابتکار عمل توده‌های انقلابی، کافی بود.

بگذارید که شکاکین از این نمونه تاریخی بیاموزند. بگذارید آنهایی که می‌گویند: «ما هیچ دستگاهی نداریم که آن را جایگزین دستگاه دولتی کهن که قطعاً متمایل به دفاع از بورژوازی بود نماییم» از خود شرم کنند. چرا که چنین دستگاهی که همانا شوراهای می‌باشد، وجود دارد. از ابتکار عمل و استقلال مردم واهمه نکنید. به تشکیلات انقلابی آنها ایمان داشته باشید، و آنگاه همان قدرت، عظمت و شکست‌ناپذیری کارگران و دهقانان را که با اتحاد و خشم شان در مقابل کورنیلوف به نمایش گذاشتند، در کلیه جوانب امور دولتی خواهید دید.

فقدان ایمان به مردم، ترس از پیشقدم شدن و استقلال آنها، وحشت از نیروی انقلابی آنها بجای حمایت همه جانبه و بلاشرط از آن – در اینجاست که رهبران اس‌آر و منشویک مرتکب بزرگترین خطاها شده‌اند. در اینجاست که ما به یکی از عمیق‌ترین ریشه‌های تردید، تزلزل و تلاشهای بی‌ثمر آنها در دمیدن جان تازه به کالبد پوسیده دستگاه بوروکراتیک دولتی کهن، پی می‌بریم.

نظری به جریان دمکراتیزه کردن ارتش در انقلاب 1917 روسیه، جریان وزارت چرنف، «حکومت» پالچینسکی و استعفای پشخونوف، روشن می‌سازد که آنچه ما در بالا گفتیم در هر قدم تأیید می‌گردد. از آنجا که اعتماد کاملی به سازمانهای منتخب سربازان وجود نداشت و اصل انتخاب افسران ارشد توسط سربازان کاملاً رعایت نمی‌شد، کورنیلوف‌ها، کالدین‌ها و افسران ضدانقلابی در رأس ارتش قرار گرفتند. این یک واقعیت است. هر کسی که چشمش را عمداً نبسته باشد، نمی‌تواند انکار کند که پس از ماجرای کورنیلوف، دولت کرنسکی همه چیز را به صورت گذشته‌اش رها کرده، و در واقع باعث تکرار ماجرای کورنیلوف می‌شود. انتصاب آلکسیف، «صلح» با کلمبوسکی‌ها، گاکارین‌ها، باگراشن‌ها و دیگر عمال کورنیلوف، ملایمت در مجازات کورنیلوف و کالدین، تمام اینها به روشنی ثابت می‌کنند که کرنسکی در واقع تکرار ماجرای کورنیلوف را باعث می‌گردد.

تجربه نشان داده است که هیچ راه وسطی وجود ندارد. یا تمامی قدرت به شوراهای منتقل و ارتش کاملاً دمکراتیزه می شود، و یا اینکه ماجرای کورنیلوف دیگری به وقوع می پیوندد.

و اما در مورد دوره وزارت چرنف چطور؟ آیا این دوره ثابت نکرد که هر قدم کمابیش جدی در جهت ارضای حقیقی نیازهای دهقانان، هر گامی در جهت نشان دادن اعتماد به دهقانان و به تشکیلات و اقدامات توده‌ای آنها، چه شور عظیمی را در میان آنها دامن می زند؟ به هر حال چرنف مجبور شد که حدود چهار ماه را به «چانه زدن» با کادتها و بوروکراتها بگذراند، که با پشت گوش اندازی و دسیسه چینی های مداوم او را سرانجام بدون آنکه به انجام کاری توفیق یابد، وادار به استعفا کردند. در نتیجه و در طی همین چهار ماه بود که زمینداران و سرمایه داران «بازی را بردند» - آنها املاک را حفظ کرده، فراخوان برای تشکیل مجلس مؤسسان را به تعویق انداخته، و حتی سرکوبهایی را علیه کمیته‌های ارضی آغاز کردند.

تجربه نشان داده است که هیچگونه راه وسطی وجود ندارد. یا تمامی قدرت مرکزی و محلی به شوراهای منتقل شده، و کلیه اراضی به فوریت و تا اتخاذ تصمیم از طرف مجلس مؤسسان به دهقانان واگذار می شود، و یا اینکه زمینداران و سرمایه داران جلوی هر قدمی را سد کرده، قدرت مالکین را به آنها بازگردانیده، دهقانان را به طغیان واداشته و جریان امر را به یک شورش بی نهایت قهرآمیز دهقانی می کشانند.

جریان مشابهی اتفاق افتاد، وقتی که سرمایه داران (به کمک پالچینسکی) هر اقدام کمابیش جدی جهت نظارت بر تولید را درهم شکستند، هنگامی که تجار مانع امر ایجاد انحصار غله شده و توزیع دمکراتیک و منظم غله و دیگر مواد غذایی را که تازه توسط پشخونوف شروع شده بود، متوقف نمودند.

آنچه امروزه در روسیه ضروری است، اختراع «رفرمهای جدید»، طرح ریزی «نقشه‌ها» برای تغییرات «جامع» و از این نوع نمی باشد. این شیوه‌ای است که سرمایه داران، پوترسف‌ها، پلخانف‌ها، که فریادشان بر علیه «مطرح ساختن سوسیالیسم» و «دیکتاتوری پرولتاریا» بلند است، توسط آن وضعیت را - عمداً به نحوی کاذب - نمایش می دهند. در حقیقت اوضاع در روسیه به گونه‌ای است که مسائل و دشواریهای بی سابقه جنگ، خطر جدی و بی مانند نابسامانی اقتصادی و قحطی، خودشان راه رهایی را ارائه داده، و نه تنها رفرمها و سایر تغییرات را نشان داده‌اند بلکه وقوع شان را نیز به عنوان اموری مطلقاً ضروری به جلو انداخته‌اند. این تغییرات باید که از این قرار باشند: انحصار غله، کنترل بر تولید و توزیع، تحدید چاپ اسکناس، مبادله منصفانه غله با کالاهای صنعتی و غیره.

هر کسی معترف است که اقداماتی از این نوع و در این جهت اجتناب ناپذیر بوده، و هم اکنون در بسیاری از نقاط بطور همه جانبه‌ای به مرحله اجرا نیز گذاشته شده‌اند. امر اجرای آنها هم اکنون شروع شده است، ولی این امر در همه جا با کارشکنی و مقاومت سرمایه داران و زمینداران از طریق دولت کرنسکی (یک دولت کاملاً بورژوایی و بنیادریستی در عمل)، از طریق دستگاه بوروکراتیک دولت کهن و از طریق فشارهای مستقیم و غیرمستقیم سرمایه‌های مالی روسیه و «متفقین»، روبرو بوده و می باشد.

در گذشته‌ای نه چندان دور، ای. پرلیژایف در سوگ استعفای پشخونوف و اضمحلال قیمت‌های تثبیت شده و انحصار غله، در دیلو نارودا (شماره 147) چنین نوشت:

«جرات و عزم راسخ آن چیزهایی هستند که دولتهای ما در هر ترکیبی که باشند فاقد آنها بوده‌اند ... دمکراتهای انقلابی نباید منتظر بمانند؛ آنها بایستی که ابتکار عمل به خرج داده و در حل

مسئله هرج و مرج اقتصادی فعلی با شیوه‌ای برنامه ریزی شده مداخله نمایند ... اگر در یک جا وجود یک خط مشی قاطع و یک دولت مصمم ضروری باشد در همین زمینه است.»
در این سخنان طلایی شکی نیست. تنها مسئله اینست که نویسنده فراموش کرده است که امر اتخاذ خط مشی قاطع، جرأت و عزم راسخ، مسئله‌ای شخصی نبوده بلکه منوط به این است که این امر در توان کدام طبقه می باشد. تنها طبقه‌ای که چنین توانی را دارد پرولتاریاست. یک دولت پر جرأت و مصمم که خط مشی قاطعی را دنبال کند، چیزی نیست مگر دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر. ای. پرلزایف ندانسته در آرزوی این دیکتاتوری است.

یک چنین دیکتاتوری در عمل به چه مفهومی است؟ بجز این نیست که مقاومت عمال کورنیلوف در هم شکسته و دمکراتیزه کردن ارتش تجدید و کامل شود. دو روز پس از استقرار آن 99% از افراد ارتش هواداران پرشور این دیکتاتوری می شوند. این دیکتاتوری زمین را به دهقانان و تمامی قدرت را به کمیته‌های محلی دهقانی منتقل می کند. کدام عقل سلیمی می تواند در پشتیبانی دهقانان از این دیکتاتوری شک کند؟ آنچه که پشخونوف فقط قولش را داد (در واقع پشخونوف در سخنرانی معروفش در کنگره شوراهای چین گفت: «مقاومت سرمایه داران در هم شکسته شده است»)، این دیکتاتوری به انجام رسانده و آنرا مبدل به واقعیت می کند. در عین حال سازمانهای دمکراتیک تهیه غذا، کنترل و غیره که هم اکنون شروع به شکل گرفتن کرده‌اند، به هیچ وجه منحل نمی شوند. برعکس، آنها حمایت شده، توسعه داده شده و کلیه موانع از سر راهشان برداشته می شود.

تنها دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر است که توان خرد کردن مقاومت سرمایه داران، به نمایش گذاردن جرأت و تصمیم واقعاً خارق العاده در اعمال قدرت، و تضمین پشتیبانی پرشور، غیر خودخواهانه و واقعاً قهرمانانه توده‌های ارتشی و دهقانی را دارا می باشد.
قدرت به دست شوراها - اینست تنها راه رشد تدریجی، آرام و مسالمت آمیز، همگامی کامل با آگاهی سیاسی، اراده و تجربه اکثریت مردم. قدرت به دست شوراها، یعنی انتقال کامل اداره کشور و کنترل اقتصادی به دست کارگران و دهقانان، که هیچ کس را یارای مقاومت در مقابلش نیست، که در عمل و از طریق تجربه خودشان چگونگی تقسیم صحیح زمین، تولیدات و غله را خیلی زود درخواهند یافت.

ن. لنین

رابوچی پوت شماره 10

1917 (14) سپتامبر 27

مجموعه آثار لنین، جلد 25

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com

درباره مبارزه درونی حزب سوسیالیست ایتالیا (1)

پراودا شماره 213 در 25 سپتامبر 1920 نامه کوتاهی از من را به نام: «نامه به کارگران آلمانی و فرانسوی راجع به بحث درباره کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی» (2) منتشر کرد. **آوانتی!** ارگان مرکزی حزب سوسیالیست ایتالیا در شماره 5 اکتبر خود همین نامه را با توضیحاتی از خودش چاپ نمود که شایسته است آنها را مورد مذاقه قرار دهیم زیرا که آنها بطور برجسته‌ای غلط بودن موضعی که توسط رفیق سراتی سردبیر **آوانتی!** اتخاذ شده است را برملا می‌کنند. ما می‌خوانیم «توضیح لنین شرایط سختی را که به وسیله رفقای دیگته شده است که کاملاً در وضعی نیستند تا انسانها و شرایط را در چنین فاصله‌ای و در چنین موقعیت متفاوتی بطور صحیحی ارزیابی کنند تا حدودی تخفیف داده است...»

«لنین یکی از قربانیانش را رها می‌کند: مودیلیانی...»
«لنین حالا می‌گوید - چه از طرف خودش یا از طرف کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی، ما نمی‌دانیم - که استثنائاتی [نسبت به حکم کلی] مجاز هستند [با موافقت کمیته اجرایی]». کنایه طعنه آمیز درباره «قربانی» که فرضاً باید مودیلیانی، یعنی یکی از رفرمیستها، باشد بی ربط است. علیرغم عقیده سراتی عدم تذکر نام مودیلیانی (و نام لانگوت) غیر عمدی است. من این یا آن اسم را فقط به عنوان مثال آوردم تا یک گرایش را توصیف کنم و مسئله افراد را کنار گذاشتم همانطور که حالا هم می‌کنم؛ من تعهد نکردم که درباره این مسئله تصمیم بگیرم و آنرا در درجه دوم اهمیت قرار دادم و از امکان استثنائات صحبت نمودم. سراتی، برخلاف گفته‌اش، کاملاً آگاه است (چون که او مراجعه دقیقی به مقاله من در پراودا می‌کند) که من فقط از طرف خودم صحبت می‌کنم و می‌توانم بکنم، و به هیچ وجه از طرف کمیته اجرایی صحبت نمی‌کنم. سراتی، با اظهاراتش توجه خوانندگان **آوانتی!** را از این مسئله اساسی، اصلی و حیاتی که آیا رفرمیستها اکنون در صفوف حزب ایتالیایی پرولتاریای انقلابی قابل تحمل هستند یا نه، منحرف می‌سازد. سراتی موضع غلطش را با کوشش در منحرف نمودن اذهان از مسائل اساسی به مسائل فرعی و کم اهمیت، لاپوشانی می‌نماید. با این امر باید مبارزه کرد. مسائل اساسی را باید روشن نمود.

سراتی، هم در این اظهارات که با آنها سر و کار داریم و هم در مقالات دیگری، می‌گوید که کنگره مسکو (کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی) به اندازه کافی از امور ایتالیا مطلع نگردید. شخص ممکنست که فکر کند لب مطلب نه در مبارزه بین دو گرایش اساسی یا در جواب به این مسئله اساسی که آیا «وحدت» با رفرمیستها مجاز است، بلکه در اختلافات درباره نکاتی که کنگره «مسکو» دقیقاً درباره آنها مطلع نگردیده است، نهفته می‌باشد!

سفسطه زنده این دیدگاه - و این تلاش برای منحرف کردن اذهان از نکته اصلی - به بهترین نحو در گزارش رسمی بحث در کمیته مرکزی حزب سوسیالیست ایتالیا نمایان شده است. این بحث در میلان در 28، 29 و 30 سپتامبر و 1 اکتبر اتفاق افتاد، یعنی فقط چند روز قبل از انتشار شماره‌ای از **آوانتی!** که در بالا بدان اشاره کردیم.

بحث با رأی گیری درباره دو قطعنامه به پایان رسید، یکی از این قطعنامه‌ها را می‌توان کمونیستی خواند و دیگری را «سانتریستی» یا قطعنامه طفره آمیز، که در شکلی پوشیده اتفاق («وحدت»!) با رفرمیستها را مورد حمایت قرار می‌دهد. اولین قطعنامه با هفت رأی (تراسینی،

جناری، رجنت، تونتار، کاسوسی، مارزیالی و بلون) به تصویب رسید؛ قطعنامه دوم رد شد (پنج رأی موافق: باراتونو، زانرینی، باکسی، جیاکومینی و سراتی).

اولین قطعنامه دارای صراحت و دقت قابل توجهی است. این قطعنامه با اشاره به «شرایط فعلی» مبارزه انقلابی در ایتالیا آغاز می شود و خواهان «همگونی بیشتر» در حزب می گردد. بعد ادامه می دهد که ماندن در حزب حق همه است، به شرط تابعیت از انضباط حزبی؛ لکن این شرط پیگیری نشده است. به دنبال آن می گوید که اشتباه خواهد بود اگر تابعیت از انضباط را از طرف کسانی انتظار داشته باشیم که مخالف اصول و تاکتیکهای بین الملل سوم هستند؛ در نتیجه، از آنجایی که بیست و یک ماده شرایط مسکو مورد قبول واقع شده است لذا «تصفیه رادیکال» حزب ضروریست تا تمام عناصر رفرمیست و اپورتونیست را **برکنار کنیم**.

در اینجا از هیچ اسم یا مورد خاصی نام برده نشده است. یک خط سیاسی روشن مطرح شده است. زمینه های تصمیم، یعنی حقایق مشخص از تاریخ حزب در ایتالیا و ویژگیهای مشخص در موقعیت انقلابی آنجا، دقیقاً ترسیم شده اند.

قطعنامه دوم نمونه ای از دیپلماسی طفره آمیز و ضعیف می باشد: ما بیست و یک ماده را قبول می کنیم، منتهی در نظر می گیریم که «این شرایط راه گریزی برای برداشتهای مشکوک باقی گذارند»، و اینکه «ضوابط سیاسی هر قسمت از انترناسیونال سوم کمونیستی باید با شرایط تاریخی و با ویژگیهای خاص و حقیقی کشورش تطبیق داده شده و برای تأیید به این انترناسیونال تسلیم گردد». قطعنامه «نیاز به حفظ وحدت حزب سوسیالیست ایتالیا را بر اساس بیست و یک ماده» مورد تأکید قرار می دهد؛ نقص کردنهای فردی انضباط باید به شدت توسط کمیته مرکزی حزب مورد تنبیه واقع شود.

قطعنامه کمونیستی می گوید که موقعیت انقلابی خواهان همگونی بیشتر در حزب است. چیزی که غیرقابل انکار است. قطعنامه آنهایی که «وحدت» با رفرمیستها را مورد حمایت قرار می دهند، تلاش می کند که از این حقیقت غیرقابل انکار **طفره رود**، بدون اینکه جرأت انکار آنرا داشته باشد.

قطعنامه کمونیستی می گوید به دلیل این ویژگی موقعیت در ایتالیاست که این شرط که خواهان تابعیت رفرمیستها از تصمیمات حزب است **پیگیری نشده است**. این لب مطلب است. با آغاز از این موضوع، این صرفاً یک اشتباه نیست بلکه **جنایت** است که این اجازه به رفرمیستها داده شود که در زمانی که موقعیت انقلابی عمومی **حاد می شود** و زمانی که کشور ممکن است در آستانه نبردهای انقلابی سرنوشت ساز باشد، در حزب باقی بمانند.

درست است یا نه؟ آیا رفرمیستها تصمیمات حزب را اجرا کرده اند؟ آیا آنها در واقع تابع حزب بوده اند؟ آیا آنها سیاست آنرا دنبال کرده اند؟ قطعنامه مدافعان رفرمیستها جواب مثبتی ندارد؛ این قطعنامه نمی تواند با پاسخ منفی کمونیستها به مقابله برخیزد و از جواب دادن طفره می رود. قطعنامه می پیچد و می پیچاند و مثالهای کلی از ویژگیهای خاص و متفاوت در کشورهای مختلف می زند، و این کار را **بدین خاطر** می کند که از مهم ترین «ویژگی خاص» خود ایتالیا در حال حاضر طفره رود و آنرا بطور نادرستی ارائه دهد. آنچه که این ویژگی خاص ایتالیا را تشکیل می دهد این واقعیت است که رفرمیستها تابحال ثابت کرده اند که در عمل قادر به پیاده کردن تصمیمات حزب و دنبال کردن سیاست حزبی نیستند. قطعنامه حمایت کنندگان از وحدت با رفرمیستها، با طفره رفتن از این موضوع اساسی، به کلی خود را شکست می دهد.

با همین واقعیت به تنهایی، سراتی، باراتونو، زانرینی، باکسی و جیاکومینی اکنون خیلی واضح و به نحوی غیرقابل انکار نشان داده اند که آنها **اساساً** در اشتباهند، اینکه خط سیاسی آنها **اساساً نادرست** است.

بحث در کمیته مرکزی حزب ایتالیایی بیشتر از همیشه نادرستی خط سراتی را برملا کرده است. کمونیستها درست می گفتند که تا زمانی که رفرمیستها همانی هستند که بودند تنها کاری که می توانند بکنند خرابکاری در امر انقلاب است، همانطور که هم اکنون نیز آنها خرابکاریشان [در امر انقلاب] را در طی جنبش انقلابی اخیر کارگران ایتالیا که کارخانه‌ها را در دست گرفته بودند انجام داده‌اند.

این هسته و استخوان موضوع است! چگونه ممکنست برای انقلاب مهیا شد و به سمت نبردهای تعیین کننده به پیش رفت در حالیکه مردمانی در حزب هستند که در انقلاب خرابکاری می کنند؟ این امر صرفاً نه یک اشتباه، بلکه یک خیانت است.

اگر سراتی، همانطور که در نامه 14 اکتبر به **اومانیته**(3) صراحتاً اعلام کرده است، روی اخراج توراتی به تنهایی حساب کرده بود* این اشتباه او نیز **هم اکنون** با **واقعیات** روشن شده است. رفرمیستهای ایتالیایی نه تنها یک کنگره گروهی برای خودشان برقرار کردند (در رجبو امیلیا، به تاریخ 11 اکتبر 1920)؛ آنها در این کنگره نه تنها جوهر دیدگاههای رفرمیستی خود را تکرار کردند؛ آنها در کنگره نه تنها استقبال شایانی از فیلیپو توراتی به عمل آوردند، بلکه آنها از طریق تروس همچنین اعلام کردند: «ما یا باید در حزب باقی بمانیم و یا تا آخرین نفر آنرا ترک کنیم». بگذارید در این رابطه توجه کنیم که مطبوعات بورژوایی و خود رفرمیستها بیشترین تلاش شان را بکار بردند تا اهمیت کنگره گروهی خود را بزرگ جلوه دهند. اما در **آوانتی!** 13 اکتبر (چاپ میلان) ما صراحتاً می خوانیم که رفرمیستها فقط توانستند نمایندگانی از دوپست شاخه از یک حزب با هزاران شاخه گیر بیآورند.

لیکن بگذارید بحث اصلی سراتی درباره جوهر مسئله را با جزئیات بیشتر بررسی کنیم. سراتی از انشعابی می ترسد که ممکنست حزب را و مخصوصاً اتحادیه‌ها، انجمنهای کنوپراتیوه و شهرداریها را تضعیف کند. ایده اصلی سراتی اینست که - این انجمنها که برای ساختمان سوسیالیسم اساسی هستند نباید نابود شوند. او می پرسد (**آوانتی!** 2 اکتبر 1920، چاپ میلان): «ما در کجا به تعداد کافی کمونیست خواهیم یافت، حتی اگر تنها پرحرارت ترین کمونیستهای تازه به دوران رسیده باشند، تا، آنطور که تراسینی می گوید، به پستهای عمومی که صاحبان آنها را هدایت می کنیم، بگماریم؟» همین ایده در مقاله‌ای در دومین کنگره بین الملل سوم از طرف سراتی در **مجله کمونیسم (comunismo)** (شماره 24 صفحه 1627) عنوان شده است: «کمون میلان را در پیش چشم خود تصویر کنید [یعنی شهرداری میلان] که نه به وسیله افراد صلاحیت دار بلکه توسط تازه کارانی که همین دیروز خود را کمونیستهای پرحرارتی معرفی کرده‌اند، اداره می گردد».

سراتی از انهدام اتحادیه‌ها، انجمنهای کنوپراتیوه و شهرداریها و از عدم کارایی و اشتباهات تازه کاران می ترسد.

آنچه که کمونیستها از آن می ترسند خرابکاری در انقلاب توسط رفرمیستهاست. این اختلاف، اشتباه سراتی در اصول را برملا می کند. او به تکرار یک ایده ساده ادامه می دهد: نیاز به تاکتیکهای انعطاف پذیر. این ایده غیرقابل تردید است. مسئله اینست که سراتی، در

* این هم نقل قول اصلی در این نامه: ما همگی شرایط مسکو را حمایت می کنیم. **مسئله اینست که آنها را چگونه باید بکار برد.** من تأکید می کنم حزب باید از عناصر مضر **تصفیه** گردد، و من پیشنهاد کردم که توراتی باید اخراج گردد؛ اما ما نباید توده‌هایی که متعلق به سندیکاها [اتحادیه‌ها] و جوامع کنوپراتیو هستند را از دست بدهیم. دیگران خواستار یک **انشعاب رادیکال** هستند. در اینجاست که ما با هم اختلاف داریم.» (**اومانیته** 14 اکتبر، تأکیدها از سراتی هستند).

شرایط فعلی ایتالیا که شخص باید به چپ متمایل شود، به راست متمایل می‌گردد. برای به سرانجام رساندن انقلاب بطور موفقیت آمیز و محافظت از آن، حزب ایتالیا باید گامی قطعی به سمت چپ بردارد (بدون اینکه به هیچ وجه دستان خود را بسته نگاهدارد یا فراموش کند که حوادث بعدی ممکنست ایجاب نماید که قدمهایی قطعی به راست برداشته شود).

پیروزی در انقلاب پرولتری غیرقابل حصول است و انقلاب را نمی‌توان محفوظ نگاه داشت، چنانچه رفرمیستها و منشویکها در صفوف ما باشند. این امری است از نظر اصول واضح و به طرز بارزی به وسیله تجارب هم روسیه و هم مجارستان تأیید شده است. این یک ملاحظه تعیین کننده است. مقایسه کردن این خطر با خطر «از دست دادن» اتحادیه‌ها، انجمنهای کئوپراتیوه و شهرداریها و غیره یا با خطر شکستها، اشتباهات یا فروپاشی آنها خیلی مضحک است. نه تنها مضحک است بلکه جنایت آمیز می‌باشد. کسی که کل انقلاب را بخاطر ترس از خدشه دار شدن امور شهرداری میلان و غیره در معرض خطر قرار می‌دهد کاملاً عقلش را از دست داده، هیچ ایده‌ای از وظیفه اساسی انقلاب ندارد و اصلاً قادر به آماده شدن برای پیروزی انقلاب نمی‌باشد. ما در روسیه هزاران اشتباه را مرتکب شدیم و هزاران برگشت، هزاران شکست و غیره را به خاطر عدم کارایی تازه کاران و آدمهای ناشایست در انجمنهای کئوپراتیوه، شهرداریها، اتحادیه‌ها و غیره متحمل گردیدیم. ما هیچ شکی نداریم که در سایر کشورهای متمدن تر اشتباهات کمتری از این نوع مرتکب خواهند شد. با وجود این اشتباهات، ما چیزی را به دست آورده‌ایم که از همه مهم تر است، یعنی تصاحب قدرت به وسیله پرولتاریا را. به علاوه، ما این قدرت را برای سه سال نگهداشته‌ایم.

اشتباهاتی که توسط رفیق سراتی مورد اشاره قرار گرفتند جزئی هستند و اصلاح کردن آنها بی نهایت آسان تر از «اشتباه» اجازه دادن به خرابکاری در انقلاب به وسیله منشویکها و تخریب خود انقلاب، می‌باشد. این امریست خودبخود واضح، در مورد مجارستان بطور بارزی نشان داده شده است و با تجربه ما نیز تأیید شده است؛ در دوران سه ساله دولت پرولتری در روسیه به دفعات زیاد موقعیتهای مشکلی به وجود آمده بودند که اگر منشویکها، رفرمیستها و دمکراتهای خرده بورژوا در حزب ما باقی مانده بودند و یا حتی اگر آنها به تعداد قابل ملاحظه‌ای در هیأت‌های شورایی مرکزی مثل کمیته اجرایی مرکزی باقی مانده بودند رژیم شوراهای بطور حتم سرنگون می‌شد.

سراتی ویژگیهای خاص موقعیت گذاری را که در ایتالیا وجود دارد، درک نکرده است، جایی که طبق عقیده عموم، نبردهای تعیین کننده‌ای بین پرولتاریا و بورژوازی بر سر کسب قدرت دولتی منتظر وقوع هستند. در چنین لحظه‌ای، فقط حذف منشویکها، رفرمیستها، توراتیستها از حزب مطلقاً اساسی نیست، بلکه شاید حذف بعضی از کمونیستهای خیلی خوب، حذف آنها از تمام پستهای مسئولیت دار اگر که آنها تمایل به تزلزل دارند و تمایلی به سوی کشیده شدن به سمت «اتحاد» با رفرمیستها را نشان می‌دهند، نیز مؤثر باشد.

اجازه بدهید توضیحی عملی بدهم. در آستانه انقلاب اکتبر در روسیه و بلافاصله بعد از آن، یک عده از کمونیستهای خیلی خوب در روسیه مرتکب اشتباهی شدند، اشتباهی که مردم ما حالا از به یاد آوردن آن بیزارند. چرا آنها از یادآوری آن بیزارند؟ چون، بجز اینکه علت خاصی برای آن باشد، صحیح نیست که اشتباهاتی را به یاد بیاوری که کاملاً مرتفع شده‌اند. ولی یادآوری این اشتباه برای استفاده کارگران ایتالیا مفید خواهد بود. در زمان مورد اشاره، بلشویکها و کمونیستهای برجسته‌ای مثل زینوویف، کامنف، ریکوف، نوگین و میلیوتین متزلزل شدند و ترس خود را از اینکه بلشویکها به مقدار خیلی زیادی خود را ایزوله کرده‌اند، در پیشروی به سوی قیام خیلی ریسک می‌کنند و در برخوردشان با بخش معینی از منشویکها و سوسیالیست

رولوسیونرها تسلیم ناپذیر هستند، ابراز داشتند. این برخورد آنقدر حاد گردید که این رفقا در میان شادی دشمنان انقلاب شوراها، از تمام پستهای مسئولیت دار در حزب و دولت بطور نمایشی استعفا دادند. این موضوع آنقدر گسترش یافت که کمیته مرکزی حزب ما بحث بسیار داغی را در مطبوعات با رفقای که استعفا کرده بودند به راه انداخت. لکن چند هفته بعد - حداکثر چند ماه - تمام این رفقا به اشتباه خود پی بردند و به پستهای خود، یعنی بعضی از پرمسئولیت ترین پستها در حزب و شوراها، بازگشتند.

علت اینکه چرا این امر به وقوع پیوست را می توان به راحتی درک کرد. در آستانه انقلاب یا در اوج مبارزه به خاطر پیروزی آن، کوچکترین تزلزل در صفوف حزب ممکن است **همه چیز** را **خراب کند**، انقلاب را به شکست کشاند و قدرت را به زور از دستان پرولتاریا خارج سازد، چونکه قدرت هنوز مستحکم نشده است و حمله به سمت آن هنوز شدید می باشد. اگر رهبران متزلزل در **چنین** لحظه‌ای استعفا کنند، این امر حزب، جنبش طبقه کارگر و انقلاب را تضعیف نمی کند بلکه آنها را تقویت می نماید.

ایتالیا از درون یک همچو دورانی می گذرد. این عموماً دیده و قبول شده است که یک بحران انقلابی سراسری در حال رسیدن است. پرولتاریا در حقیقت نشان داده است که قادر به قیام خودبخودی و به حرکت درآوردن توده‌ها برای یک جنبش انقلابی قدرتمند است. دهقانان فقیر، یا نیمه پرولترها (جای تأسف است که رفیق سراتی این عادت بد را پیدا کرده که در مقابل این حرف در هر کجا که از آن استفاده می کند علامت سؤالی قرار می دهد؛ این اصطلاح مارکسیستی صحیحی می باشد و ایده صحیحی را بیان می کند، که با واقعیت هم در روسیه و هم در ایتالیا ثابت شده است؛ یعنی، اینکه دهقانان فقیر نصف مالکند و نصف پرولتاریا) - دهقانان فقیر در ایتالیا در واقع نشان داده‌اند که آنها قادر به قیام برای یک مبارزه انقلابی پشت سر پرولتاریا هستند. آنچه که حالا اساسی است و در واقع برای پیروزی انقلاب در ایتالیا مطلقاً اساسی می باشد اینست که پرولتاریای انقلابی ایتالیا باید یک پیشاهنگ واقعی در هیأت یک حزب کمونیستی حقیقی داشته باشد، پیشاهنگی که در لحظه تعیین کننده مستعد تزلزل و شانه خالی کردن **نیست**، حزبی که در درون خود بالاترین حمیت، فداکاری نسبت به انقلاب، انرژی و اشتیاق پایان ناپذیر و عزم را متمرکز کرده است. پیروزی باید در مبارزه‌ای بسیار سخت و دردناک که مستلزم فداکاری زیاد است، به دست آید؛ وقتی پیروزی به دست آمد، قدرت را باید در مقابل حملات بسیار شدید، دسایس، افترا، بدگویی، ترساندن و خشونت از جانب بورژوازی **تمام جهان** نگاهداشت، باید آنرا در مقابل خطرناک ترین تزلزلات از جانب هر دمکرات خرده بورژوا، هر طرفدار توراتی، هر «سانتریست»، هر سوسیال دمکرات، سوسیالیست و آنارشیست، محفوظ داشت. در چنین لحظه‌ای و با چنین اوضاعی حزب باید صدها بار محکم تر، شجاع تر، قاطع تر، فداکارتر و بی رحم تر از اوقات عادی یا کمتر مشکل باشد. در چنین لحظه‌ای و در چنین اوضاعی، اگر منشویکها، مانند آنهایی که در رژیو امیلیا در 11 اکتبر 1920 تجمع کردند، دسته جمعی از حزب کناره گیری کنند، و حتی اگر بعضی از بهترین کمونیستها - مثل باراتونو، زانرینی، باکسی، جیاکومینی و سراتی، اعضاء کمیته مرکزی فعلی حزب - از رهبری آن دست بکشند، حزب صدها بار **قوی تر** و نه ضعیف تر خواهد شد.

حتی اگر افراد دسته آخری همین حالا استعفاء کرده بودند، بیشتر آنها بدون تردید خیلی زود به اشتباهاتشان پی می بردند و بعد از پیروزی پرولتاریا و بعد از اینکه پیروزیست مستحکم می گردید برمی گشتند. به احتمال خیلی زیاد، حتی بخشی از منشویکهای ایتالیا، بخشی از هواداران توراتی نیز برمی گردند و وقتی که دوران سخت ترین مشکلات گذشته است به داخل حزب پذیرفته خواهند شد، درست همانطور که بخشی از منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها که در

18-1917 در آن سوی سنگرها بودند، حالا به سوی ما بازگشته‌اند (بعد از اینکه ما سه سال سخت از انقلاب را گذرانده‌ایم).

پرولتاریای انقلابی ایتالیا در شرف رویارویی با دورانی از نبردها می‌باشند که همانطور که گفته‌ام صرفاً بیش از حد مشکل نخواهند بود بلکه واقعاً مشکل‌ترین دورانه‌است. بزرگترین امتحانات در پیش هستند. من کوچک جلوه دادن این مشکلات را احمقانه و جنایتکارانه می‌دانم. این امر مرا متعجب می‌کند که چگونه رفیق سراتی توانست در مجله‌اش **کمونیسیم** (شماره 24، 30-15 سپتامبر 1920) بدون هیچ توضیحی، مقاله سطحی نظیر آن مقاله جی.سی با عنوان «آیا ما تحریم می‌شویم؟» را چاپ کند. علیرغم آنچه که نویسنده این مقاله می‌گوید، من شخصاً فکر می‌کنم که در صورت پیروزی پرولتاریا در ایتالیا تحریم این کشور توسط بریتانیای کبیر، فرانسه و آمریکا ممکن و محتمل است. به عقیده من، رفیق گراتسیادی (Graziadei) در سخنرانی اش در جلسه کمیته مرکزی حزب ایتالیا (آوانتی! 1 اکتبر 1920، چاپ میلان) وقتی که قبول کرد که مسئله امکان تحریم «بسیار وخیم» است («problema gravissima»)، به حقیقت بسیار نزدیک تر بود. او گفت که روسیه تا حدی به خاطر پراکندگی جمعیت و وسعت عظیم آن در مقابل تحریم پایداری کرده بود، اما انقلاب در ایتالیا «اگر که با انقلاب در بعضی کشورهای دیگر در اروپای مرکزی هماهنگ نگردد، نمی‌تواند برای مدت طولانی دوام بیاورد» و اینکه «اینچنین هماهنگی مشکل ولی غیر ممکن نمی‌باشد»، چون تمام اروپا در حال گذار از دورانی انقلابی می‌باشد.

این گفته با وجودی که خیلی محتاطانه بیان شده است ولی درست است. من صرفاً اضافه می‌کنم که برای ایتالیا مقدار معینی از هماهنگی تضمین شده است – هر چند که این مقدار ممکن است هنوز ناکافی و ناکامل باشد – و اینکه برای هماهنگی کامل باید جنگید. وقتی که رفرمیست‌ها از امکان تحریم صحبت می‌کنند به این منظور این کار را می‌کنند که انقلاب را خراب کنند، انقلاب را به تدریج نسبت به آینده بیمناک نمایند، و توده‌ها را با اضطراب، ترس، بلاتکلیفی و نوسان خود آلوده نمایند. انقلابیون و کمونیست‌ها بدین دلیل نباید خطرات و مشکلات مبارزه را نفی کنند که استحکام بیشتری به توده‌ها بدهند، حزب را از آنهایی که ضعیف، متزلزل و ناپایدار هستند تصفیه نمایند و حرارت و شور بیشتری به کل جنبش بدمند، روحیه بالاتری از انترناسیونالیسم و آمادگی بیشتری برای فداکاری به خاطر هدفی بزرگ، یعنی تسریع انقلاب در بریتانیای کبیر، فرانسه و آمریکا، اگر که این کشورها جرأت تحریم جمهوری پرولتاری و شورایی ایتالیا را بکنند، ایجاد نمایند.

مسئله جایگزین کردن رفرمیست‌های با تجربه یا رهبران «سانتریست» با تازه کاران، مسئله بخصوصی برای کشوری واحد در شرایطی خاص نیست. این مسئله کلی است که در هر انقلاب پرولتاری مطرح می‌شود و بدین لحاظ در قطعنامه کنگره دوم بین الملل کمونیستی در «وظایف اساسی بین الملل کمونیستی» فرموله و به خوبی جواب داده شده است. در ماده 8 ما اینطور می‌خوانیم: «تدارک برای دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها توضیح دادن صفت بورژوایی کل رفرمیسم را دربر دارد ... بلکه جانشین کردن رهبران قدیمی به وسیله کمونیست‌ها در تشکیلات پرولتاری از هر نوعش – نه تنها نوع سیاسی، بلکه همچنین نوع اتحادیه‌ای، کنوپراتیوی، آموزشی و غیره را نیز دربر دارد ... این نمایندگان آریستوکراسی کارگری، یا کارگران بورژوا شده باید صدها بار بی‌باکانه تر از پیش از تمام مقامهایشان برداشته شده و با کارگران، حتی اگر کاملاً بی تجربه باشند، تا زمانی که با توده‌های استثمار شده در ارتباطند و از اعتماد آنها در مبارزه بر علیه استثمارگران برخوردارند، جایگزین گردند. دیکتاتوری پرولتاریا به گماشتن این چنین

کارگران بی تجربه به پست‌هایی با بیشترین مسئولیت در دولت نیاز خواهد داشت؛ در غیر این صورت دولت کارگران ناتوان خواهد شد و پشتیبانی توده‌ها را نخواهد داشت» (4).

بنابراین نظر سراتی که می‌گوید «همگی» در حزب ایتالیا موافق پذیرش تصمیم کنگره کمونیست هستند درست نیست. در میان سایر مطالب، در نامه فوق‌الذکر خطاب به **اومانیته**، سراتی می‌گوید:

«... در مورد وقایع اخیر، شخص باید بداند که رهبران کنفدراسیون عمومی کار (نسخه ایتالیایی T.U.C.) پیشنهاد کردند که رهبری جنبش باید به دست کسانی سپرده شود که می‌خواهند آنرا به یک انقلاب توسعه دهند. رفقای ما در کنفدراسیون عمومی کار اعلام کردند که اگر افراطیون رهبری قیام را به عهده بگیرند آنها حاضرند سربازان با انضباط باقی بمانند. ولی آنها رهبری جنبش را قبول نکردند...».

این برای سراتی خیلی ساده لوحی است که این عبارت را به صورت ارزش ظاهری آن از رفرمیست‌ها در کنفدراسیون عمومی کار بپذیرد. در واقع، تهدید به استعفا در لحظات بحرانی نوعی خرابکاری در انقلاب است. این به هیچ وجه مسئله وفاداری نیست، بلکه به سادگی مسئله **غیرممکن** شدن پیروزی انقلاب است، هر آینه در هر چرخش مشکلی رهبران مواجه با تردید، نوسان و استعفا از جانب همکاران «خودشان» یعنی کسانی در بالا یا «رهبران» باشند. این امر ممکنست برای رفیق سراتی آموزنده باشد که بداند در آخر سپتامبر 1917 وقتی که ائتلاف منشویک‌های روسی و سوسیالیست رولوسیونرها با بورژوازی از نظر سیاسی به نتیجه نرسیده بود، هیچ کس غیر از سوسیالیست رولوسیونرهای خودمان، حزب چرنوف، نبود که در روزنامه خودشان نوشت: «بلشویکها مجبور خواهند شد که تشکیل کابینه بدهند... بگذار آنها تلاشهای بیهوده برای پنهان شدن در پشت تئوری ساختگی عجولانه مبنی بر اینکه برای آنها غیرممکن است که قدرت را به دست بگیرند، نکنند. دمکراسی این تئوریه‌ها را قبول نخواهد کرد. در عین حال، طرفداران ائتلاف باید پشتیبانی کامل از آنها را تضمین نمایند» (روزنامه سوسیالیست رولوسیونرها، روزنامه حزبی شان، روزنامه چرنوف - دیلو نارودا، 21 سپتامبر 1917، در جزوه من «آیا بلشویکها می‌توانند قدرت دولتی را حفظ کنند؟» نقل قول شده است، 1917 پتروگراد، صفحه 4) (5).

برای کارگران انقلابی اعتماد کردن به صادقانه بودن چنین اظهاراتی به همان اندازه اشتباه کشنده‌ایست که اعتماد به توراتیست‌های مجارستانی که به بلاکون قول مساعدت دادند و به حزب کمونیست پیوستند ولی با این وجود ثابت کردند که خرابکاران انقلابند و با نوساناتشان آنرا خراب کردند.

*

جمع بندی کنیم:

- 1) حزب پرولتاریای انقلابی ایتالیا باید بیشترین خودداری، احتیاط و خونسردی را برای ارزیابی صحیح شرایط بطور اعم و لحظه مناسب بطور اخص، در نبردهای قطعی آتی به خاطر قدرت سیاسی ما بین طبقه کارگر ایتالیا و بورژوازی، از خود نشان دهد.
- 2) در عین حال، تمام تبلیغ و ترویجی که از طرف آن حزب به پیش برده می‌شود باید با قاطعیت تمام برای اجرای این مبارزه تا نتیجه پیروزمندانه در هم آمیزد و حالتی متحد و متمرکز بیابد و با حد اعلا قهرمانی، بی رحمانه نوسان، تردید و تزلزلی را که هواداران توراتی اینچنین به آنها آلوده‌اند طرد نماید.

3) تبلیغات **آوانتی!** چاپ میلان به سردبیری سراتی، پرولتاریا را برای مبارزه آماده نمی سازد بلکه به تجزیه در میان صفوف آن دامن می زند. در لحظه‌ای مثل حالا، کمیته مرکزی حزب باید کارگران را رهبری نماید، آنها را آماده انقلاب سازد، و با نظرگاههای غلط مبارزه کند. این امر، در حالی که به سایر گرایشات اجازه بیان دیدگاهشان داده می شود، می تواند (و باید) انجام داده شود. سراتی رهبری می کند ولی این کار را با جهت گیری غلطی انجام می دهد.

4) اخراج تمام کسانی که در کنگره رجیو امیلیا در 11 اکتبر 1920 شرکت داشتند، از حزب، نه تنها حزب را تضعیف نمی کند بلکه آنرا تقویت می نماید؛ اینچنین «رهبرانی» فقط می توانند انقلاب را به «سبک مجارستانی» خراب کنند، **حتی اگر وفادار باقی بمانند**. گاردهای سفید و بورژوازی قادر خواهند بود که از تردید، نوسان، شک، نامطمئن و غیره حتی سوسیالیستها، سوسیال دمکراتهای خیلی «وفادار» استفاده نمایند.

5) اگر افرادی مثل باراتونو، زانرینی، باکسی، جیاکومینی و سراتی تزلزل نشان دهند و استعفا کنند، نباید از آنها خواست که بمانند؛ استعفای آنها باید بلافاصله قبول گردد. آنها بعد از دوران نبردهای سرنوشت ساز بر خواهند گشت و آنگاه برای پرولتاریا بیشتر قابل استفاده هستند.

6) رفقا، کارگران ایتالیا، درسهای تاریخ تمام انقلابات، درسهای روسیه و مجارستان در سالهای 1917-20 را فراموش نکنید. نبردهای بزرگ، مشکلات عظیم و قربانی دادندهای بزرگی در انتظار پرولتاریای ایتالیا می باشد. پیروزی بر بورژوازی، تصاحب قدرت به وسیله پرولتاریا و تحکیم جمهوری شوراها در ایتالیا، همگی به نتیجه این نبردها و به همبستگی، انضباط و فداکاری توده‌های کارگر بستگی دارد. بورژوازی ایتالیا و بورژوازی تمام کشورهای دنیا بیشترین کوشش خود را بکار می برند و به هر جنایت و قساوتی دست می زنند تا از تصاحب قدرت به وسیله پرولتاریا جلوگیری کنند و قدرتش را سرنگون نمایند. تردید، نوسان و عدم قاطعیت فرمیستها و تمام کسانی که در کنگره رجیو امیلیا در 11 اکتبر 1920 شرکت کردند، اجتناب ناپذیر است، چون، هر چند که خیلی از آنها خیلی هم صادق هستند ولی این چنین افرادی همیشه و در همه کشورها با نوساناتشان آرمان انقلاب را متلاشی کرده‌اند. چنین افرادی بودند که در مجارستان انقلاب (انقلاب اول؛ پشت سر آن انقلاب بعدی ...) را خراب کردند، و در روسیه اگر که از تمام مقامهای مسئولیت دار حذف نشده بودند و به وسیله دیواری از عدم اعتماد، نظارت و مراقبت پرولتری محصور نشده بودند انقلاب را خراب کرده بودند.

توده‌های زحمتکش و استثمار شده ایتالیا از پرولتاریای انقلابی پیروی می کنند. او سرانجام پیروزمند خواهد بود زیرا که آرمان او آرمان تمام کارگران جهان است و هیچ راهی وجود ندارد که از ادامه جنگهای امپریالیستی فعلی، ظهور جنگهای امپریالیستی جدید که تدارک دیده می شوند و کابوسهای برده داری و ستم سرمایه داری حذر کرد، مگر در جمهوری شورایی کارگران.

1920/11/4

سخن دروغین درباره آزادی (بجای یک مؤخره)

رفیق نابز سردبیر Volksrecht، روزنامه سوسیالیست چپ سوئیسی در زوریخ، اخیراً نامه‌ای از زینوویف درباره لزوم گسستن از اپورتونیستها را به همراه پاسخ طولانی خودش به همین نامه، به چاپ رساند. پاسخ نابز به رد کردن مؤکد بیست و یک شرط و رد پیوستگی به بین

الملل کمونیستی مربوط می‌گردد، که البته این امر به نام «آزادی» انجام داده می‌شود - آزادی انتقاد، آزادی از درخواستهای زائد یا دیکتاتوری مسکو (من مقاله نابز را نگه نداشته‌ام و لذا ناچارم که از حافظه‌ام استفاده کنم؛ من از ایده کاملاً مطمئن هستم ولی نه از دقت کلمات).

بطور اتفاقی رفیق نابز رفیق سراتی را به عنوان یک متحد در نظر گرفته است، کسی که می‌دانیم او نیز از «مسکو» ناراضی است، مخصوصاً از اعضای روسی کمیته اجرایی بین الملل کمونیستی و کسی که همچنین ایراد می‌گیرد که مسکو «آزادی» بخشهای سازنده، احزاب جداگانه و تک تک اعضای بین الملل کمونیستی را مورد تعرض قرار داده است. بنابراین، زائد نخواهد بود که چند کلمه‌ای درباره آزادی صحبت کنیم.

بعد از سه سال که از دیکتاتوری پرولتاریا می‌گذرد، ما با اطمینان می‌توانیم بگوئیم که معمولی‌ترین و متداول‌ترین اعتراض به آن در سراسر دنیا، در مورد به اصطلاح نقض آزادی و برابری است. کل مطبوعات بورژوازی در تمام کشورها، منجمله مطبوعات دمکراتهای خرده بورژوا یعنی مطبوعات سوسیال دمکراتها و سوسیالیستها و در میان آنها کائوتسکی، هیلفردینگ، مارتف، چرنف، لانگوت، غیره و غیره بلشویکها را به خاطر تعرضشان به آزادی و برابری سرزنش می‌کنند. از نقطه نظر تئوری این امر به سادگی قابل درک است. خواننده، کلمات مشهور و طعنه آمیز مارکس در **کاپیتال** را به خاطر می‌آورد:

«این مجموعه [ی‌گردش یا مبادله کالاها]، که در محدوده آن خرید و فروش نیروی کار صورت می‌گیرد، در واقعیت امر بهشتی از حقوق ذاتی انسان است. در آنجا آزادی، برابری، مالکیت و بنام* به تنهایی حکم می‌رانند.» (کاپیتال، جلد 1، قسمت دوم، انتهای فصل 4، چاپ زبان روسی، 1920 صفحه 152). (6)

این توضیح طعنه آمیز یک معنی تاریخی عمیق و فلسفی دارد. آنرا باید با توضیح معروف همین مسئله به وسیله انگلس که در **آنتی دورینگ** داده شده است مقایسه کرد، مخصوصاً با آنچه که انگلس درباره ایده برابری گفت. او گفت که برابری یک تعصب یا یک حماقت است اگر که به معنی الغای طبقات نباشد. (7)

الغای فنودالیسم و بقایای آن و استقرار پایه‌های نظام بورژوازی (شخص به درستی می‌تواند بگوید: نظام بورژوا - دمکراتیک) یک عصر کامل از تاریخ جهان را دربر گرفت. مطرح شدن آزادی، برابری، مالکیت و بنام به عنوان شعارهای این عصر از تاریخ جهان اجتناب ناپذیر بود. الغای سرمایه داری و بقایای آن و استقرار اساس نظام کمونیستی محتوای عصر جدید تاریخ جهان را تشکیل می‌دهد که شروع شده است. شعارهای عصر ما بطور اجتناب ناپذیری: الغای طبقات؛ دیکتاتوری پرولتاریا به منظور رسیدن به این هدف؛ افشای بی رحمانه تعصبات دمکراتیک خرده بورژوازی راجع به آزادی و برابری و جنگ بی رحمانه بر علیه این تعصبات، هستند و باید باشند. هر کس که این مطلب را درک نکند هیچگونه درکی از دیکتاتوری پرولتاریا، دولت شوراهها و اصول اساسی بین الملل کمونیستی ندارد.

تا زمانی که طبقات ملغی نشده‌اند، تمام گفتارها درباره آزادی و برابری بطور کلی برای خود فریبی و در غیر این صورت فریب کارگران و تمام کسانی که به وسیله سرمایه تحت ستم و استثمار هستند می‌باشند؛ و در هر حالت، این گفتار دفاع از منافع بورژوازی است. تا زمانی که طبقات از بین نرفته‌اند، تمام بحثها درباره آزادی و برابری باید با این سوالات همراه باشند: آزادی برای کدام طبقات و از چه نظری؟ هر گونه طفره‌ای از این سوالات، مستقیم یا غیرمستقیم، عمداً یا سهواً بطور اجتناب ناپذیری به دفاع از منافع بورژوازی، منافع سرمایه و

* (J. Bentham) مراجعه شود به جلد اول کاپیتال، فارسی، صفحه 186، ترجمه ایرج اسکندری - مترجم.

منافع استثمارگران تبدیل می شود. اگر این سؤالات را از نظر ظاهر جلا دهیم و چیزی درباره مالکیت خصوصی وسایل تولید گفته نشود، آنگاه شعار آزادی و برابری صرفاً دروغ و فریب جامعه بورژوازی است که شناسایی رسمی آن از آزادی و برابری، بردگی و نابرابری اقتصادی واقعی برای کارگران، برای تمام کسانی که به وسیله سرمایه ستم دیده و استثمار می شوند یعنی، برای اکثریت قریب به اتفاق جمعیت در تمام کشورهای سرمایه داری را پنهان می سازد. به یمن این واقعیت که در روسیه امروزی دیکتاتوری پرولتاریا به نحوی عملی مسائل اساسی و **نهایی** سرمایه داری را مطرح کرده است، شخص به وضوح خاصی می تواند ببیند که صحبت کلی درباره آزادی و برابری به **نفع کیست** (cui prodest? - «منافع چه کسی؟»). زمانی که سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها، چرنف ها و مارتف ها ما را در بحثهای راجع به آزادی و برابری در **محدوده دمکراسی کارگری** همراهی می کنند (زیرا که آنها هرگز مقصر دلیل آوردن درباره آزادی و برابری در کل نیستند! آنها هرگز مارکس را فراموش نمی کنند!) ما از آنها می پرسیم: پس تمایز بین طبقه کارگر مزدبگیر و طبقه خرده مالک در دوران دیکتاتوری پرولتاریا چه می شود؟

آزادی و برابری در **محدوده دمکراسی کارگری** یعنی آزادی برای دهقانان خرده مالک (حتی اگر او روی زمینهای ملی شده کشت و زرع کند) که محصول اضافی خود را با قیمتهای سودآور بفروشند، یعنی، **استثمار کردن کارگران**. هر کسی که درباره آزادی و برابری در محدوده دمکراسی کارگری در زمانی که سرمایه داران سرنگون شده اند ولی مالکیت خصوصی و آزادی تجارت هنوز به زندگی خود ادامه می دهد صحبت می کند، قهرمان استثمارگران می باشد. پرولتاریا، در اعمال دیکتاتوری خود، باید با این قهرمانان به همان ترتیب رفتار کند که با استثمارگران می کند، هر چند که آنها بگویند که سوسیال دمکرات یا سوسیالیست هستند، یا بپذیرند که بین الملل دوم فاسد است و قس علیهذا.

تا زمانی که مالکیت خصوصی وسایل تولید (برای مثال مالکیت وسایل کشاورزی و احشام، حتی اگر مالکیت خصوصی زمین ملغی شده باشد) و آزادی تجارت باقی مانده باشد بنیاد اقتصادی سرمایه داری نیز باقی خواهد ماند. دیکتاتوری پرولتاریا تنها وسیله مبارزه موفقیت آمیز برای از بین بردن این بنیاد و تنها راه الغای طبقات می باشد (بدون این الغا جای هیچگونه سؤالی برای آزادی حقیقی فرد - و نه برای مالک - و برابری واقعی از نظر اجتماعی و سیاسی بین انسانها - و نه لاف برابری بین آنها **که مالکیت دارند و آنها هیچ که ندارند**، بین آدم سیر و آدم گرسنه، بین استثمارگران و استثمارشوندگان، وجود ندارد). دیکتاتوری پرولتاریا به الغای طبقات ختم می شود؛ این امر [دیکتاتوری] از یک طرف با سرنگونی استثمارگران و سرکوبی مقاومتشان و از طرف دیگر با خنثی کردن و بی خطر کردن نوسانات خرده مالکین در بین بورژوازی و پرولتاریا، به این هدف می رسد.

البته نادرستی گفتار رفیق نابز و رفیق سراتی در قصد دروغین یا غیرصادقانه آنها نیست. به هیچ وجه اینطور نیست. آنها خیلی هم صادقند و در آنچه که گفته اند هیچ چیز ذهناً دروغینی وجود ندارد. لکن، گفتار آنها از نظر عینی و محتوا نادرست است، زیرا که آنها از تعصبات دمکراسی خرده بورژوازی دفاع می کنند؛ آنها در نهایت از بورژوازی دفاع می کنند.

بین الملل کمونیستی نمی تواند تحت هر شرایطی آزادی و برابری را برای همه کسانی که مایل به امضای بیانیه های معینی باشند، بدون توجه به رفتار سیاسی ایشان به رسمیت بشناسد. از نظر کمونیستها این امر کمتر از به رسمیت شناختن آزادی و برابری «در محدوده دمکراسی کارگری»، و غیره، هم از نظر تئوری و هم از نظر سیاست عملی، کشنده نیست. این باید برای کسی که قادر به خواندن است و کسی که مایل است آنچه را که می خواند درک کند، خیلی

روشن باشد که هیچ یک از تصمیمات، تزه‌ها، قطعنامه‌ها و شرایط بین الملل کمونیستی «آزادی و برابری» مطلق کسانی را که می‌خواهند وابسته به بین الملل کمونیستی باشند به رسمیت نمی‌شناسد.

شرط ما برای به رسمیت شناختن «آزادی و برابری»، آزادی و برابری اعضای بین الملل کمونیستی چیست؟

این شرط اینست که هیچ یک از اپورتونیستها و «سانتریستها» مثل نمایندگان مشهور جناح راست احزاب سوسیالیست سوئیس و ایتالیا، نباید قادر به عضو شدن باشند. اهمیتی ندارد که چگونه این اپورتونیستها و «سانتریستها» ادعا نمایند که دیکتاتوری پرولتاریا را به رسمیت می‌شناسند، آنها در واقع حامیان و طرفداران تعصبات، ضعفها و نوسانات دمکراتهای خرده بورژوا باقی می‌مانند.

اول باید از این تعصبات، ضعفها و نوسانات، از آنهایی که این دیدگاهها و کیفیات را ترویج کرده، از آنها دفاع و آنها را از نظر عملی بیان می‌کنند جدا شد. بعد و فقط به این شرط می‌توان برای پیوستن به بین الملل کمونیستی «آزاد» بود، تنها در این صورت است که یک کمونیست واقعی، کمونیست در عمل و نه صرفاً در حرف، می‌تواند «برابر» با سایر کمونیستها و هر عضو بین الملل کمونیستی باشد.

رفیق نابز شما «آزاد» هستید که از نظرگاههای خود دفاع کنید. ولی ما نیز «آزاد» هستیم که اعلام نمائیم این نظریات تعصبات خرده بورژوازی هستند که برای آرمان پرولتری زیان آور و برای سرمایه داری سودمندند؛ همچنین، ما «آزاد» هستیم که از پیوستن به اتحاد یا همکاری با دسته مردمانی که از این نظریات حمایت می‌کنند و یا سیاستی که مربوط به آنها باشد امتناع کنیم. ما هم اکنون این سیاست و آن نظریات را از طرف کنگره دوم بین الملل کمونیستی به عنوان یک کل محکوم کرده‌ایم. ما هم اکنون گفته‌ایم که ما مطلقاً خواستار بریدن از اپورتونیستها به عنوان گام اول و مقدماتی هستیم.

رفیق نابز و رفیق سراتی! از آزادی و برابری بطور کلی صحبت نکنید. صحبت از آزادی برای انجام ندادن تصمیمات بین الملل کمونیستی درباره وظیفه مطلق بریدن از اپورتونیستها و «سانتریستها» (که نمی‌توانند کاری غیر از خرابکاری و فراهم آوردن وسایل نابودی دیکتاتوری پرولتاریا انجام دهند) کنید. صحبت از برابری اپورتونیستها و «سانتریستها» با کمونیستها کنید. اینچنین آزادی و اینچنین برابری را ما نمی‌توانیم برای بین الملل کمونیستی به رسمیت بشناسیم؛ مثل هر نوع آزادی و برابری دیگر – شما تا آنجا که می‌خواهید می‌توانید از آنها برخوردار باشید!

در سرآغاز انقلاب پرولتری، آزادسازی و آزادی احزاب پرولتاریای انقلابی از اپورتونیستها و «سانتریستها»، از نفوذ، تعصبات، ضعفها و نوساناتشان، شرط اصلی و اساسی موفقیت می‌باشد.

1920/12/11

ترجمه از جلد 31 مجموعه آثار لنین، متن انگلیسی.

توضیحات

1- این اثر شامل دو مقاله درباره موضوع واحدی می‌باشد. اولین مقاله که عنوان آن دربرگیرنده هر دو مقاله چاپ کنونی است، در 4 نوامبر 1920 نوشته شده و در پراودا شماره

250 مورخه 7 نوامبر 1920 به چاپ رسید. ناشرین روزنامه در یادداشتی بر این مقاله می نویسند: «رفیق لنین این مقاله را قبل از آنکه خبر رفتار نکوهیده د آرگونا و تردیونیونیست‌های اپورتونیست، اعضاء حزب را که بر سیاست خود در مخالفت با کمیته مرکزی حزبشان اصرار می ورزیدند، و با جیولیتی وزیر تبانی کرده و جنبش عظیم طبقه کارگر را عقیم ساختند، به دستش برسد نوشت. این حقایق که ما در شماره‌های آتی خود درباره آنها مشروح تر خواهیم نوشت، به طرز قاطعانه تری تأیید می کنند که حق با لنین است». دومین مقاله، که لنین آنرا «سخن دروغین درباره آزادی (به جای یک مؤخره)» نامید، به تاریخ 11 دسامبر 1920 نوشته شد. این یادداشت در دستنویس مشاهده می شود: «(خوب توجه کنید): اگر چنانچه خواستید این مقاله را به چاپ رسانید آنرا به صورت مؤخره‌ای بر مقاله مبارزه در حزب سوسیالیست ایتالیا چاپ کنید. (خوب توجه کنید)» (آرشیو کمیته مرکزی در انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی). هر دو این مقالات در شماره 15 مجله **انترناسیونال کمونیست** در دسامبر 1920 زیر عنوان مشترک «سخن دروغین درباره آزادی» به چاپ رسیدند.

2- مراجعه کنید به صفحات 82-280 جلد 31 مجموعه آثار لنین. [مقاله «نامه به کارگران آلمانی و فرانسوی» - م]

3- **اومانیته**: روزنامه فرانسوی که در 1904 به عنوان ارگان حزب سوسیالیست فرانسه توسط ژان ژورس تأسیس شد. این روزنامه در طی جنگ جهانی به صورت سخنگوی جناح به غایت راست حزب درآمده و موضعی سوسیال شووینیستی گرفت. کمی بعد از انشعاب در کنگره در تاریخ دسامبر 1920 و تشکیل حزب کمونیست، به صورت ارگان دومی درآمده و تاکنون نیز به همان صورت منتشر می شود.

4- مراجعه کنید به صفحه 191 جلد 31 مجموعه آثار لنین.

5- مراجعه کنید به جلد 26 مجموعه آثار لنین، صفحات 91-92.

6- مراجعه کنید به کارل مارکس، **سرمایه**، مسکو، جلد اول، 1962، ص 176.

7- مراجعه کنید به فردریش انگلس، **آنتی دورینگ**، مسکو، 1959، ص 148.